

طبقه بندی تحلیلی مثنیهای اخلاقی گیلان

دکتر علی تسلیمی * taslimy1340@yahoo.com

دانشیار دانشگاه گیلان

دکتر سید مجتبی میرمیران

استادیار دانشگاه گیلان

محبوبه گل علی پور

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

چکیده:

ضرب المثل بازتاب دهنده اندیشه ها و افکار جامعه است. در این مقاله به گونه‌ای ساختاری به طبقه بندی و تحلیل مثنیهای اخلاقی گیلان از زاویه دیدهای زبانی، ادبی، مردم شناختی پرداخته‌ایم. مقاله در عنوان های فرعی خود (فرم، ساختار، نشانه و محتوا) به معرفی ساده بودن، حسی بودن، جبری بودن و در یک کلام ناتورالیستی بودن مثنیهای اخلاقی می‌پردازد. ناتورالیست ها بر این باورند که انسان نمی‌تواند شخصیت خود را تغییر دهد. صاحبان این مثنیها خواسته یا ناخواسته به باورهای ناتورالیستی گرایش دارند.

عنصر غالب مثنیها اخلاقی است، اما مقصود این مقاله جمع‌آوری و معرفی کل مثنیهای اخلاقی نیست. تنها چند مثل را به عنوان نمونه ی فراگیر انتخاب کرده و آنها را تعمیم داده‌ایم. این مثل ها در ساختار درونی آمرانه و بازدارنده اند، اما به واسطه ی سرشت نامناسب آدمها امیدی در دگرگونی آنها نیست. هدف این مقاله معرفی ساختارهای ضرب المثل ها و نیز سادگی نگاه کاربران آنها نسبت به اخلاقیات انسان است.

واژگان کلیدی

- * مثل
- * اخلاقی
- * گیلان
- * تحلیل و طبقه بندی
- * ناتورالیسم

مقدمه

کادن می گوید: مثل "سخن پر مغز کوتاهی است که حقیقتی همگانی را متصور می سازد و در فرم و محتوا با پند و اندرز و سخنان قصار پیوند می یابد" (Cuddon, 1984: 537). این سخنان چه بسا جنبه های مجازی و کنایی دارند. "مَثلهای ایرانی یکی از گرانبهارترین نمونه نثر فارسی است که از حیث موضوع، تازگی و تنوع درخور معرفی به دنیا می باشد و قادر است با بهترین آثار ادبی برابری بکند" (هدایت، 1383: 162). بسیاری از مَثلهای دارای کارکردهای اخلاقی اند. حتی آنهایی که درباره تقدیر و نیز اخلاق های موروثی گفته شده اند؛ چرا که گاهی مثلها به کنش و کوشش آدمی بی توجه نیستند. اما آنهایی که از جمله به کنایه و مجاز، به موارد مشخص و سهل الوصول اخلاقی اشاره می کنند، مواردی مانند دروغ، ربا، خست، حرص، خشم، انتقام، شتابزدگی، غرور، شجاعت و غیره موضوع این بحث اند. این جنبه ها معمولاً سنتی اند و بیشتر از اخلاق سنتی حمایت می کنند. گاهی رگه هایی از اخلاق و رفتار متفاوت امروزی را نیز یادآور می شوند. این رگه ها گویا تحت تأثیر آدم های نسبتاً غیر عامی وارد شده است؛ ولی به هر حال، عامیانه و فولکلوریک شده اند. موارد فراوانی یافت می شود که در عین اخلاقی بودن، از نزاکت زبانی خارج اند و به نحوی نقض غرض می کنند. به عبارتی، چه بسا این امور اخلاقی با خشونت و یا طنز گزنده ارائه شده اند که نشانه اخلاق و فرهنگ غیر والای صاحبان ضرب المثل هاست. ناگفته نماند که این مثل ها از اثر پاینده لنگرودی (مثل ها و اصطلاحات گیل و دیلم) اخذ گردیده است، مثل های این کتاب مربوط به نقاط مختلف گیلان می باشد و از همین رو لهجه ها و آوای آنها دارای تفاوت هایی است.

روش کار مقاله تحلیل فرمی و محتوایی ضرب المثل های اخلاقی است. این ضرب المثل ها معمولاً در پیرامون زندگی عملی (رویارویی با طبیعت بیرونی و بهره برداری مادی و اقتصادی از آن) می چرخد و از آنجا که طبیعت اخلاقی آدم های عوام با طبیعت ساده بیرونی و زندگی انضمامی و عملی آنها ارتباط تنگاتنگ دارد، ضرب المثل ها نیز بیشتر جنبه ی ناتورالیستی دارند تا آرمانی و ایدئولوژیک. همه ی این مثل ها در این مقاله دست مان را می گیرد و کارمان را به پیش می برد و از این رو گزینش ها نسبتاً اتفاقی است، چرا که تمامی یا اکثر مثل ها همانند یکدیگرند ولی ما به منظور پرهیز از اطباب فراوان، برخی از آنها را که محتوا و ریخت

نسبتاً بهتر و گویاتری داشته انتخاب کرده ایم. اما کار جدی ما استخراج و بیرون کشیدن مثل های اخلاقی از موضوعات دیگر است.

فرم

تعبیرات، واژگان و زبان مثلها ساده و عامیانه اند؛ یعنی از ساز و کارهایی چون فخامت، کلیت، استعاره و مجاز کمتر استفاده شده است. البته مثلهایی که با زبان ادبی بیان می شوند، بهره فولکلوریک آن کمتر است و اساساً بحث ما بر سر مثل هایی است که مورد دستبرد آدم های تحصیلکرده و شاعر قرار نگرفته باشد. یعنی تغییراتی فاضلانه در زبان و ادبیات آن صورت نگرفته باشد.

از ساز و کارهای 1 سادگی و عامیانه بودن زبان می توان به انضمامی بودن، عدم فخامت، نداشتن صنایع بدیعی (چون قافیه و جناس) و بیانی (استعاره و مجاز) اشاره کرد. البته ممکن است این ساز و کارها در ادبیات فولکلوریک هم وجود داشته باشد، اما عنصر غالب و مسلط نیست. بنابراین تقسیماتی که می توانیم از جهت فرم و ساختار در اینجا طرح می کنیم، بدین گونه است:

- انضمامی و جزئی تر شدن از خصلت های زبان عامیانه است. البته باید گفت که مثلها جنبه ای کلی دارند، اما کاربرانشان چه بسا به موارد ظاهراً جزئی اشاره می کنند. این موارد ظاهراً جزئی، همان ضمیرها و اشاره به اشخاص نزدیک است. مثلاً:

«آدم خو جان گوشته آشانه ره فاده 2»

: «admxujanəguštəašanə re fade»

- آدم گوشت تنش را برای ایشان می دهد

«گوشت تن» «ایشان»، «دادن» اشاره ای بسیار عینی و جزئی است. اما در مثل ادبی شده آن: «جان فدای یاران موافق کنید». کلمات «جان» واژه ای کلی و انتزاعی است: «یاران موافق» اشاره ای کلی دارد، و «فدا کردن» جنبه ذهنی و ادبی تری دارد.

- زبان و اصطلاحاتی که عوام به کار می‌برند، ساده است؛ در صورت فخامت، بسیار جزئی و ناچیز و آن هم زیر نفوذ آدم‌های نسبتاً با سواد است. اما بافت اصطلاحاتی چون گاز گرفتن و لگد زدن، عامیانه است. «پیش دکی گاز گینه، پس دکی لَقْد زنه.

«piš daki gāz gin , pas daki laqad zen»

پیش بیفتی گاز می‌گیرد، عقب بیفتی لگد می‌زند. (کنایه از آدمی ناسازگار)

- صنایع بدیعی 3: با اینکه صنایع بدیعی کار را ادبی و مکتوب می‌کند و آن را از ادبیات عامیانه، شفاهی و فولکلوریک جدا می‌سازد، تأثیراتی عوامزده، ساده لوحانه و تصنعی بر مثل‌ها می‌گذارد. با این همه صنایع ادبی از مهمترین علایق فرهنگ عوام است. چرا که مردم مثلاً قافیه را از ساز و کارهای مشروعیت‌بخش و چون وحی مقبول می‌دانند (تسلیمی، 1381: 143). برخی از صنایع ادبی چون سجع، با اینکه زمانی ارزش ادبی داشته، در آثار ادبی امروز دیگر جنبه زیبایی شناختی ندارد و جنبه خودکار و اتوماتیک به خود گرفته است و تنها عوامند که از آن لذت می‌برند: «پیچ پیچه گردن واپیچه»

«pičpičgardanvapič. »

گردن پیچ پیچ کننده می‌پیچد.

اما گاهی با اینکه تصنعی می‌نماید، متفاوت نیز به نظر می‌رسد و در عین ساده لوحی دارای تازگی است. «از پدری خانه، از مادری خانه، انه نام خانجانه»

«azp d rixān , azmād rijān an nām xānjān »

از پدری خان است و از سوی مادر، جان و عزیز است و اسمش خانجان است

از صنایع مهم دیگر که برای قشر تحصیلکرده همچنان کم ارزش است تضاد و تقابل نام دارد: «این گه تی دیل گوی، تی زوبون نگوی؛ این گه تی زوبون گوی، تی دیل خبر نداره»

goy tizubonnagōy, ing tizubongōytidilxabarnadar. in gtidil

اینکه دلت می‌گوید زبانت نمی‌گوید و برعکس.

با این همه برخی از تقابلها جذاب‌ترند: «آوموسون شودره، ریکه موسون خوجا سراپسه»

āwṡmusionšōdarṡrikṡMusonxujāsṡr'isa

مثل آب می‌رود و مثل ریگ سرچایش ایستاده: ظاهر و باطنش با هم تفاوت دارد. یا «پيله دریا
تی ره تا زانویه

pile daryāti re tātānuyṡ

دریای بزرگ و عمیق تا زانوی تو است

– صنایع بیانی⁴: صنایع بیانی به دو صورت یعنی در اجزاء و عناصر و نیز ساختار و کلیت
مثلها مشاهده می‌شوند. از نظر اجزاء و عناصر، مثل های عامیانه دارای تشبیهات و استعارات
بسیار معدود و انگشت‌شمارند و همچنین از دیدگاه اشرافی و ادبی چندان جذاب نیستند:
«اینه سر نره مگس ننیشه

Inṡsarṡnarṡmagaznaništṡ.

روی سرش مگس نر ننشسته

در مورد دختری که خود را از نامحرم محفوظ داشته است، در ساختار کنایه است. اما در اجزاء
مگس نر، استعاره از مرد است. این استعاره بسیار ساده و عامیانه است و با اینکه جذابیت ادبی
و فخامت چندان ندارد از زاویه دید عامیانه، استعاره زیبایی است و مهمترین ساز و کارهای
زیبایی آن صنعت مبالغه است و اینگونه موارد زیبایی شناختی چه بسا خود آگاهی ادیبانه
ندارد، بلکه از ذوق ناخودآگاه عوام سرچشمه می‌گیرد و اگر گاهی متأثر از آثار ادبی و اشرافی
کلاسیک از این صنایع استفاده کند آن را تبدیل به مناسبات عامیانه می‌کند؛ مثلاً سازوکار
اشیاء دم دستی و بومی آسان فهمش می‌سازد: «امو دریا بزه کونده ایم amudaryābazakundāim

(ما کونده - نوعی چوب - آبدیده ایم. معادل ادبی تر آن، گرگ باران دیده ایم)؛ همچنین باید از
سخن «مک دونالد» یاد کنیم که می‌گوید «فرهنگ عوام تن به طبقه اشراف نمی‌دهد. (استریناتی،

(140:1380)

ساختار

یاکوبسن بر این باور است که عنصر مسلط شعر و قصه‌های سورئالیستی و رمانتیستی و... استعاره است و عنصر مسلط نثر و قصه‌های رئالیستی، مجاز است (Jakobson, 1992:57). باید اضافه کنیم که عنصر مسلط مثل‌ها کنایه است؛ اگر چه تمثیل، تشبیه و استعاره (محور جانشینی 5 نیز در اجزاء و ساختار آنها دیده می‌شود، دست کم در این بخش از جهت ساختار انگشت شمار است. مثل: «پيله دریا تی ره تا زانویه» که استعاره‌ای تمثیلی از توانایی و شجاعت است و نیز «آب موسون شو دره، ریگ موسون خوجا سراپسه» که تمثیلی از تفاوت ظاهر و باطن آدمی است. بنابراین عنصر مسلط مثل‌ها، کنایه است. کارکرد کنایه از جمله در آثار طنزآمیز دیده می‌شود و می‌توان گفت که مثل و در نتیجه کنایه عنصر مسلط آثار طنزآمیز است.

ساختار دستوری جمله‌های مثل‌ها اکثراً خبری و گزارشی است و کمترشان انشایی و آمرانه است ولی به هر حال دارای مقاصد آمرانه و ناهیه‌انده، یعنی زبان گزارشی است اما مقصود آمرانه است و این ظاهراً بدین خاطر است که آنها، معمولاً بطور ناخودآگاه حقایق و واقعیت‌های زشت و زیبا را گزارش می‌دهند و تصمیمات را به بر آدمها می‌گذارند. به گونه ای که خود آن‌ها بعد از بیان این مثل‌ها راه درست و نادرست را بر می‌گیرند.

آب از انه دس نچکه»؛

ow 'az, an[ə] das n[ə]č[ə]ke

آب از دستش نمی چکد. کنایه از خسیس بودن،

«آدم به گبه حیوان به لافند

adamb[ə]gab[ə]hayvonb[ə]lāfand

آدم با سخن رام می‌شود و حیوان با ریسمان

می‌بینیم زبان هر دو، گزارشی است اما مثل نخستین می‌خواهد بگوید خسیس نباش و مثل دوم می‌گوید: چون آدم هستی، حرف شنو باش. ساز و کار نهی کردن مثل اول، همان تخریب کردن زشتی است و نیز ساز و کار آمرانه جمله دوم، تشویق به آدم شدن است. مثل از

مهمترین انواع و شاید تنها نوع 6 زبانی و ادبی است که گزارش آن همیشه ساده است، با دستور و امر و نهی کردن به چیزی. «مثل‌ها و تمثیل‌ها نه تنها محکوم و سرزنش می‌کنند، بلکه به دارندگان معایب تذکر و بیدار باش می‌دهند». (کوراوغلی، [بی‌تا]: 80) با این توصیف ساختار اصلی مثل‌ها یا ناهیمانه و تخریب‌گرانه است و یا آمرانه و هدایت‌گرانه که معمولاً اولی با لحن بد و دومی با لحن خوشایندی ارائه می‌شود. به لحاظ لحن 7، ساختار ضرب‌المثل‌ها چه بسا شبه حکیمانه و قصار گونه و مکتوب‌وار است اما تعدادش در اندازه‌های مثل‌های غیر حکیمانه و شفاهی - که هنوز مکتوب نگردیده - نیست. مثل‌های غیر حکیمانه هم دارای لحن‌های طنز آمیز، انتقادی و منفی (تخریبگر) آمرانه و عاطفی است.

در اینجا لازم است که تفاوت میان کلمات قصار (حکیمانه). و مثل‌های قصار گونه، شبه حکیمانه و غیر حکیمانه طرح گردد. کلمات قصار جمله‌هایی است موجز، حکیمانه و معمولاً کلی که ویژگی‌ها و صفات کلی بشر و طبیعت عمومی حاکم بر جوامع بشری را بازگو می‌کند. لحن حاکم بر این کلمات لزوماً دستوری و آمرانه نیست اما نتایج آن دستوری است و اخلاقیات حکیمانه را به پیش می‌کشد. و چه بسا این جمله‌ها به نوابغ و انسانهای هوشمند نسبت داده شده است و طبعاً فهم آنها دشوارتر از مثل‌های عامیانه است و هنوز کاربرد عمومی پیدا نکرده است، اما مثل‌های عامیانه برای عوام آسان فهم‌تر است و هیچ ضرورتی ندارد که حکیمانه باشد. برای نمونه «دلش مثل شیشه است زود می‌شکند»، ضرب‌المثلی است که دارای شاخصه‌های جزئی بودن نهاد (دلش) و طبیعت غیر عمومی است، چرا که همه‌ی انسانها زود شکن نیستند و نیز کاربرد همگانی و عمومی دارد. برخلاف این جمله‌ی قصار و معروف هابز که «انسان گرگ انسان است» دارای معنایی کلی است و عوام نیز هنوز از آن استفاده نمی‌کنند، اما گاهی می‌توان ضرب‌المثل‌های شبه حکیمانه و قصار گونه را معرفی نمود: این مثل‌ها نسبتاً کلی است (از نشانه‌های جملات قصار)، ولی از آنجا که به آسانی مورد استفاده عوام قرار می‌گیرد (از نشانه‌های ضرب‌المثل‌ها)، می‌توانند مثل‌های شبه حکیمانه و قصار گونه به شمار روند. این مثل که «آدم به سخن و حیوان به بند رام می‌شود» ضرب‌المثل است، چرا که مورد استفاده عوام می‌باشد و نیز ضرب‌المثلی قصار گونه و حکیمانه یا بهتر بگوییم شبه حکیمانه است چرا که نهاد و گزاره‌ی کلی دارد.

- ضرب‌المثل‌های شبه حکیمانه: این گونه مثل‌ها ظاهراً متأثر از آثار ادبی و مکتوب است که بی شک کلمات قصار از آنها اخذ می‌شود. و آگاردلفسکی کلمات قصار را از مثل‌ها تفکیک می‌کند (کوراوغلی، بیتا: 29)

اما قطعاً نمی‌توانیم موارد زیر را که قصار گونه‌اند و حتماً حاوی اطلاعات عامیانه و ساده می‌باشند از مثل‌های دیگر تفکیک نماییم

این مثل‌ها فراوانند اما نسبت به ضرب‌المثل‌های معمولی غیر حکیمانه ناچیزند .

«آدم خر ببه، گرفتار خر ببه»

ādamxʔrbʔbʔgreftārʔxarnʔbʔ

(آدم خر باشد ولی گرفتار خر نباشد)

«آدم تا انصاف نده نتانه مردن»

ādamtāensāfnadʔnʔtānʔmordan

(آدم تا انصاف ندهد مردن نمی‌تواند)

«آدم به گبه، حیوان به لافند»

ādambʔgabʔhayvonbʔlāfand

(آدم با سخن رام می‌شود، حیوان به ریسمان)

«آدم خو دسه شال کین ورجه گرم نکونه»

ādamxudasʔšaʔālʔkinʔvarʔgarmʔnakunʔ

(آدم دستش را در نشیمن شغال گرم نمی‌کند)

«آدم سگ ببه مار ببه»

ādamsʔgbʔbʔmārnbʔ.

(آدم سگ باشد ولی مادر نباشد)

«اگر خای تی سر نشون تی زوبونه بدار»

agar xāytisarnašun, tizubonꞑbadar

(مثل این سخن حکیمانه و قصار: زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد)

«گدایی بکوده آقای گوده مننه»

gadālbꞑgude‘āqāigudꞑmannꞑ

(کسی که گدایی کرده نمی تواند آقای کند)

«زن طلاقه رده کودن، زن بمورده زن بدی»

zantalāqꞑradakun, zanbamurdꞑzanbadi

(به کسی که زنش را طلاق داده جواب منفی بده و به کسی که زنش مرده زن بده)

«دور نشین، دیل نشینه»

durnešindilnešinꞑ

(دوری و دوستی)

«بمورده راسته راه دره»

bamurdꞑrāssꞑrāhdarꞑ

(آدم مرده کارش تمام است و درباره او حرف نزن)

مهمترین لحن جملات قصار، لحن خون سرد، جدی و عالمانه است، اما جملات قصار گونه (فولکلوریک) گاه این لحن را از هم می پاشد. به زبان دیگر زبان مثل های قصه گونه که در زمره ی عامیانه ها به شمار می رود همیشه مانند جملات قصار غیر عامیانه و حکیمانه نمی تواند جدی، کلی و عالمانه نیست. بنابراین از نشانه های تشخیص مثل های حکمت آمیز و قصار گونه بدین قراراند: کلی بودن مثل ها همراه با نهادها و گزاره های کلی آن چون: «آدم ...»، «گدا...»، «زن طلاق»، «دور نشین...» و جمله های شرطی و صدور برخی «قوانین» اخلاقی و... می باشد.

– ضرب‌المثل‌های غیر حکیمانه: این مثل‌ها با لحن صمیمانه‌تر گفته می‌شوند و معمولاً عاطفی‌اند، اما نوع ملاحظت آمیزش کمتر از نوع تلخ و گزنده‌اش می‌باشد و معمولاً به موارد خاص اشاره دارند.

«پشه آقاه چک بزّه»

pššāqāyačkbz

(پشه به آقا سیلی زده است، نازک نارنجی است)

«انه چوم میخه، انه دیل سیخ»

ančummexan dil sex

(چشمش میخ است و دلش سیخ، سنگدل است)

«اندی بموردی گه تامی ور اما منّی»

andibmurdig ta mi varamamanni

(اینقدر بی عاطفه شده‌ای که پیشم نمی‌توانی بیایی)

«اگه اینه بگی آب سر جورشون باور کونه»

agar inbagiābsarjoršunbāvarkun

(اگر به او بگویی آب سر بالا می‌رود باور می‌کند، خیلی ساده دل و خوش باور است)

«اینه دیل گولاب شیشه موندنه، دس بزنی شکنه»

In dilgulābsišamondan, dasbazanišakan

(دلش مثل شیشه گلاب است دست بزنی می‌شکند)

به لحاظ ایجاز می‌توان مثل‌ها را به دو قسم تقسیم کرد: مثل‌های موجز اما به ظاهر بی‌قصه و مثل‌هایی که یک قصه فشرده‌اند و یا اشاره به یک قصه قدیمی، حادثه تاریخی دارند و یا گوشه‌ای از یک قصه‌اند. البته قطعاً نمی‌توان گفت چه قصه‌هایی مقدم بر مثل‌اند و یا برعکس.

1- مثل‌های بی قصه موجزند حتی اوج مثل‌های موجز بی قصه، مثل‌هایی هستند که شبه‌قصه‌های طنز آمیز دارند مثل:

«اینه دیل صافه، هچی للیک دار»

in@dilsāf@, hačilalikdār

(دلش صاف است، مثل درخت خاردار) که مثل همه لطیفه‌ها نتیجه و پایانی تضاد آمیز و غیر منتظره نسبت به آغازش دارد. اما مثل‌های گونه دوم نیز مختلف‌اند:

2- مثل‌های قصه وار (گوشه‌ای از یک قصه، اشاره به یک قصه، قصه وارۀ فشرده):

گاهی واسطه‌های مثل‌ها آنقدر مبهمند که از دو حالت بیرون نیستند یا واسطه آنها مربوط به یک فرهنگ خاص بوده که آن را در نمی‌یابیم و یا واسطه آن قصه‌هایی بوده که همگان از آن قصه با خبر نیستند.

«پرهیز کونه نافه بیشتر باد دره»

parhizkun@nāf@bištarbāddar@

(ناف پرهیزکار بیشتر باد دارد) که ظاهراً به قصه‌ای خاص ارجاع دارد (گوشه‌ای از قصه)

مثال دیگر «رابم خودشه جزو شاخدارون دونه»

rābamxudaš@Juzv@šaxdārondōn@

(حلزون هم خودش را جزو شاخداران می‌داند).

این مثل در قصه‌های عامیانه مشاهده می‌شود. مشهور است که شاهی برای جنگ با دشمن، شاخداران را دعوت کرد. حلزون به راه افتاد و در سر راه گاوی از او می‌پرسد کجا می‌روی، گفت: پادشاه، شاخداران را به مبارزه با دشمن خوانده است، گاو بر سرش فضله می‌ریزد و حلزون زمانی از آن بیرون می‌آید که جنگ تمام شده است. (تلمیح یا اشاره به یک قصه).

اما بیشترین حجم مثل‌ها در میان سه مورد اخیر به قصه وارۀ فشرده اختصاص دارد:

«الون آهون خوزاکه شیر ندهه»

alonāhonxuzakširnadah

در این روزگار آهو به بچه اش شیر نمی دهد،

«آولاکو جا نداره در بیجارون، به ته ان ورگیره شون توم بیجار من»

men āwlākūjanadarḍarbijāro:n, yḍt an varagiršūn tum bijār

(لاک پشت در مزرعه جایی ندارد، یکی را هم با خود می برد)،

در "بی عاره کون توروف دگوده بون وگرس ولگه خالی خالی چرد»

«در مقعد بی عار ترب انداخته بودند، برمی گشت برگ ترب را خالی می خورد،

«نانجیب به نجابت برسه تورشه کونوسه پوس کندنه»

nanḍjibbḍnḍjabḍtbḍrḍsḍturḍšḍkususḍ pus kandḍnḍ

(نانجیب که به نجابت برسد ازگیل ترش را پوست می کند)

همه این موارد دارای زبان قصه اند، گویا کسی است که دارد قصه لاک پشت بی عار، آدم نانجیب و آهو را بازگو می کند (البته به جای روزی روزگاری گفته می شود: این روزها) و یکباره ایجازوار از پایان می گوید و قصه را تمام می کند.

بررسی نشانه‌ای و محتوایی

نشانه‌شناسان، نشانه‌ها را دارای مدلولهای دلخواهی دانسته‌اند (گیرو، 1380: 54). با نشانه‌هایی که ارائه می‌کنیم از اینکه دال‌های مورد نظر خود را یافته‌ایم و نیز دریافت‌های متفاوت و دلخواهی خود را ارائه می‌دهیم، ممکن است گوشه‌ای از واقعیت را گوشزد کنیم.

نشانه‌های بومی: لاک پشت (آولاکو)، حلزون (راب)، آئیل (آهیل 9)، کوکنار (خشخاش)، کونده (نوعی چوب کلفت بی خاصیت)، ازگیل ترش (ترش کونوس، میوه‌ای کم ارزش)، درخت خاردار یا افاقایای وحشی (للیک‌دار) معمولاً از اشیاء کم خاصیتی هستند و آدم‌ها بدان‌ها تشبیه می‌شوند. در بینش ناتورالیستی انسان به اشیاء طبیعی، مانند می‌شود که دگرگونی شخصیتی

در آن ناممکن است و این مطلب، به نوعی، نگرش بدبینانه را نسبت به انسان و هستی بازگو می‌کند.

اما نمی‌توان گفت که صاحبان این ضرب‌المثل‌ها، آگاهانه دارای بینش ناتورالیستی‌اند. زیرا آنان اخلاق مطلوب خود را تبلیغ می‌کنند و در نهایت از کسانی که بیزار و خسته شده‌اند، این مثل‌ها را برای آنها به کار می‌برند و اساساً از تشبیهات طبیعی که دم دستی ترین اشیاء مردم گیلان است، استفاده می‌کنند. این اشیاء وارد زبانشان می‌شود. اشیاء طبیعی به‌نحوی زبان آنها را شکل می‌دهد که گاه مشکل است که بتوانند از چنبره نتایج طبیعی و زیست شناختی خلاص شوند. اندیشه ناتورالیستی دارای مبانی فکری علمی - تجربی و مادی است بدین معنی که انسان به مقتضای خواسته‌های طبیعی، ژنتیک و موروثی عمل می‌کند (Haghighi, 1933:120) و همچون طبیعت بیرونی در تغییر احوال خود ناتوان است. بیشترین ضرب‌المثل‌های اخلاقی گیلان بیان اندیشه‌های ناتورالیستی شخصیت‌های منفی است. کمتر مثلی را سراغ داریم که از طینت ناسالم شخصیت‌ها، آن هم به‌صورت ایستا و ثابتش یاد نکرده باشد؛ حال به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

«شیمی دوستی آئیل مستی مانه»

šimidustiāil mastmondan

(دوستی شما مثل مستی آئیل است)

«اینه دیل صاف هچی للیک دار»

ln dilsāf, hačilalikdār

(دلش مثل درخت خاردار صاف است)

«اسفناج بکاشته کوکنار چن دره»

esf nāj bkašt kuk narčend r

(اسفناج کاشته می‌خواهد کوکنار بچینه)

«رابم خودشه جزو شاخدارون دونه»

rabamxudaš[?]juzv[?]šāxdaro:ndon[?]

(حلزون هم خودش را در زمره شاخدارون می‌داند)

«اسبه خاشه موسون مندلاکته»

asb[?]xāš[?]musonmandalākate

(مثل استخوان اسب افتاده وسط)

«گدایی بوکوده، آقایی گوده منه»

gadāibagud[?] ,āqā'igud[?]mann[?]

(گدایی کرده نمی‌تواند آقایی بکند)

«اولاگو جا نداره در بیجارون، یته ان وراگیره شون توم بیجارون»

āwlākujānadar[?]darbijāro:n, y[?]t[?] an varagir[?]šun tum bijāro:n

(لاک پشت جایی در مزرعه ندارد یکی را با خودش می‌برد)

«کور کوره پیدا کنه، آب خو گوداله»

kurkur[?]peydākun[?] ,ābxugowdāl[?]

(کور کور را پیدا می‌کند آب گودال خود را)

حتی مثل های حکیمانه و قصار گونه نیز اکثراً این بینش را القاء می‌کنند: «آدم خر بیه، گرفتار خر نبه» (آدم خر باشد گرفتار خر نباشد). نشانه‌های دیگر اخلاق ناتورالیستی: «چشم»، «چهره به چهره و رو در رو»، «دل و زبان» و نظایر آن از مهمترین اعضای طبیعی انسان‌اند که در محور همنشینی با مثل های اخلاقی فراوان به کار می‌روند.

معمولاً دل و زبان با همدیگر تفاوت دارند، «این که تی دیل گوی، تی زوبون نگوی، این که تی زوبون گوی، تی دیل خبر نداره» (این که دلت می‌گوید، زبانت خبر نداد و برعکس). «اینه دیل صافه هچی للیک‌دار. (دلش مانند درخت افاقای وحشی صاف است) که از روی طنز و تهکم گفته شده است. حتی اگر دل صاف باشد باز از نوع موروثی و صفای ذاتی است که کمتر از این

نوع مثل ها دیده می‌شود: «اینه دیل گلاب شیشه موندنه، دس بزنی شکنی» (دلش مثل شیشه گلاب است که دست بزنی می‌شکند). از جنبه‌های بسیار منفی ناتورالیستی آن است که آدم «رودرو» و «چشم در چشم» دروغ بگوید و این نهایت بی‌شرمی در نزد صاحبان این مثل‌ها است:

« آدم چشم میانه فندره دروغ گه »

ād̪m̪č̪aš̪m̪miān̪fandar̪duruq̪ge

(به چشم آدم نگاه می‌کند و دروغ می‌گوید)

«چاق دروغ گونه»

ač̪āqduruq̪gun̪

(رودرو دروغ می‌گوید)

«اینه چشمون زوله»

in̪č̪uš̪monzul̪

(چشم‌هایش دله است)

(این چند جمله اخیر ظاهراً مثل نیستند، اما از آنجا که چشم نمی‌تواند دروغ بگوید و اگر بگوید دله و بی چشم و روست، تشبیهی در درونشان نهفته است) گویی در برابر این اخلاق نابهنجار ناتورالیستی، محدودی از اخلاق‌های آرمانی، رمانتیک و ایدئولوژیک آنها وجود دارد: «آدم خوجانه گوشته اشانه ره فاده» (آدم گوشت تنش را به آنها می‌بخشد). و حتی انگشت‌شماری از مثل‌ها، در برابر بینش ناتورالیستی اشاراتی بدین مطلب دارند که تنها حیوان است که حرف‌هایش نیست. «آدم به گبه، حیوون به لافند» (انسان به سخن است و حیوان به بند طناب). اما برخی از ضرب‌المثل‌های اخلاقی به تدریج کم رنگ می‌شوند، اگر چه مثل «تومن بکنده آدمه مانه» tumonb̪k̪and̪ād̪m̪mān̪ (آدم شلوار کنده را می‌ماند و بی حیاست) ممکن است تا مدت‌ها بعد معنی داشته باشد اما «آدمه چمه سرمه کشه» ād̪m̪č̪um̪surm̪k̪š̪ (چشم آدم را سرمه می‌کشد و بی حیاست) که حکایت ضمنی

از آرایش دختران دارد، آیا در مرحله کنونی زندگی اجتماعی تا اندازه‌ای بی رنگ نشده است؟ و یا اخلاق ماکیاولی و شخصیت‌های هرهری مذهب که بنا بر طبیعت ذاتی خود مایه دلزدگی دیگران را فراهم می‌کنند، بنابر وضعیت کنونی خود، شکلی عادی و طبیعی به خود نگرفته است؟!

نتیجه گیری

ساختار مثل های عامیانه ساده و بی‌پیرایه‌اند. حتی صنایع ادبی آنها در حدود حس مشترک مردم است. مهمتر از همه آنکه، غالباً از کنایه استفاده شده‌اند و عنصر مسلط آنها کنایه است. بیشتر این مثل ها صورت گزارش دارند، اما دارای مفاهیم بازدارنده و آمرانه‌اند. با این همه، این ضرب‌المثل‌ها با لحنی طنز آمیز امر و نهی می‌کنند، به عبارت دیگر، کمتر امیدوار تغییر و واژگونی آدمهاست؛ زیرا صاحبان ضرب‌المثل‌ها، معمولاً آدمها را دارای سرشت و خمیر مایه‌های نامناسب دانسته‌اند. اندیشه‌ها در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند: اندیشه ناتورالیستی در برابر اندیشه رمانتیک و آرمانی و ایدئولوژیک. حجم اندک مثل های اخیر و کثرت مثلهای توبیخ‌گر و گاهی زشت نشان می‌دهد که این مثل ها چه بسا برای سرزنش اکثر آدمهای پیرامون به کار بردگان مثل‌هاست. در پایان به عنوان پیشنهاد گفته می‌شود که می‌توان مثل‌های هر شهری را بررسی کرد و نباید این کار را تکراری دانست. زیرا ممکن است کوچکترین تفاوتها در ساختار مثلها بزرگترین تفاوت ها را پدید آورد. برای نمونه مثلی است که در غرب و شرق گیلان با یکدیگر تفاوت دارد. در رودسر می‌گویند: " زن آدم را تاج بر سر می‌کند، همچنین آدم را خاک بر سر می‌کند". اما در شفت می‌گویند: " مرد آدم را تاج ... " اگر به این جمله ها دقت کنیم درمی‌یابیم سخن اول زاویه دید مردانه دارد و سخن دوم زاویه دید زنانه. جمله نخست زشتی و زیبایی زندگی را بر دوش زنان می‌اندازد و تقریباً ضد زن و مردسالارانه است و جمله دوم ضد مرد و زن مدارانه است.

پی نوشت

1 - Mechanism

2- تمامی مثل‌ها و آوانویسی‌ها از پاینده لنگرودی (1374) می‌باشد که در آن می‌توان به شیوه‌ی فرهنگ‌ها همه‌ی مثل‌ها را یافت.

3 - figures of speech

4 - rhetoric

5 - Paradigmatic

6 - genre

7 - Tone

8 - surprise ending

9- پرنده‌ای است دریایی به شکل طوطی (نوزاد، 1381: 16).

منابع

- 1 - پاینده لنگرودی، محمود: 1374، مثل ها و اصطلاحات گیل و دیلم، انتشارات سروش.
- 2 - تسلیمی، علی: 1381، نقد و تحلیل افسانه‌های گیلان، رشت، چوبک.
- 3 - دو مینیک، استریناتی: 1380، مقدمه‌ای بر نظریه‌های فرهنگ عامه، مترجم ثریا پاک نظر، تهران، گام نو.
- 4 - کوراوغلی، ح: [بی تا]، مثل ها و تمثیل‌های فارسی، ترجمه ابوالفضل آزموده، نشر کوتنبرگ.
- 5 - گیرو، پی‌یر: 1380، نشانه‌شناسی، ترجمه محمد نبوی، تهران، انتشارات آگاه.
- 6 - نوزاد، فریدون: 1381، گیله گب، رشت، دانشگاه گیلان.
- 7 - هدایت، صادق: 1383، نوشته‌های پراکنده، تهران نشر جامه دران.
- 8-Cuddon, J. A. : 1984, A Dictionari of Literary terms, Penguin Books
- 9- Jakobson, R: 1992, The Metaphoric and Metonymic poles in Modern criticism and theory, New York.
- 10 – Haghghi, Manoochehr: 1933, literary schools, Tehran, Avaye now.